

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی از سخنرانی پنج‌شنبه، ۱۵ مرداد ۱۳۹۴

### آیه مورد بحث

«وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»

### تفسیر کلمه‌ی «عَصْرٍ» در آیه‌ی کریمه

در این سوره‌ی شریفه که از سوره‌های آخر قرآن است یک قَسَم وجود دارد و آن کلمه‌ی «وَالْعَصْرِ» است که خدا جل‌شأنه به روزگار قسم خورده است. در این‌که مراد حق تعالی از این قَسَم چیست، بین مفسرین، مطابق با فکر و سلیقه‌ی آنها اختلافات زیادی وجود دارد. یکی از احتمالات این است که چون روزگار برای همه چیز از جمله چیزهای بزرگ، پرقیمت و جالب ظرفیت دارد، خدای متعال به روزگار قسم خورده است. مفسرین احتمال داده‌اند که منظور حق تعالی از کلمه‌ی «عَصْرٍ» آخرالزمان باشد. این احتمال خوبی است و بعید نیست همین مقطع زمانی که ما در آن هستیم، مورد نظر باشد. زیرا بعضی از علائم ظهور حضرت بقیةالله ارواحنا له الفدا تحقق پیدا کرده است. البته مقطع زمانی ظهور آن بزرگوار صلوات‌الله‌علیه و روحی‌له‌الفدا این نیست که یک یا دو روز یا حتی یک سال باشد، بلکه زمان، طولانی می‌شود.

در بعضی از روایات دارد که بعد از این‌که حضرت تشریف می‌آورند، هشت ماه یا ده ماه با اخلاق بسیار جذاب و لطیف مردم را به هدایت و سعادت دعوت می‌کنند و کسانی را که در کارها و زندگی انحراف دارند و به وظیفه‌ی شرعی عمل نمی‌کنند نهی می‌کنند. سپس یکی دو سال هم برنامه‌های دیگری دارند. در این زمان طولانی و منحصر به فرد که زمان بسیار مهمی است آن علائمی که در روایات گفته شده، یک یک ظاهر می‌شود. وقایعی بسیار جالب و چشم‌گیر رخ می‌دهد که از اول دنیا تاکنون واقع نشده است.

با توجه به ویژگی‌های این زمان بی‌مناسبت نیست که خدای متعال این مقطع را مهم بداند و به آن قسم بخورد. اگر انسان حکیم بخواهد قسم بخورد، مورد قسم او باید چیز بزرگی باشد، چه رسد به حکیم علی‌الاطلاق که حق تعالی باشد. بر حسب حدیث قدسی مهم‌ترین چیز برای خدای متعال بین خلقت ممکنات، خلقت انسان بوده است؛ چون می‌فرماید "كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا فَاحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ". ارزش و اهمیت انسان که یکی از ممکنات و مخلوقات است، از همه‌ی ممکنات و مخلوقات حق تعالی بیش‌تر است. "كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا"، من گنج نهانی بودم. "فَاحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ"، محبت پیدا کردم که معروف شوم و نزد مخلوقات خود شناخته شوم. "فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ"، به همین منظور، "خلق" یعنی آدم ابوالبشر و انسان را خلق کردم. زیرا با خلقت این موجود هر کسی که قادر به کسب معرفت باشد، با دقت کردن در این موجود می‌تواند به حق تعالی معرفت پیدا کند.

## هدف از قسم خوردن به عصر

با این مقدمات احتمال این‌که منظور از عصر و زمان، زمانِ ظهور باشد، خیلی به ذهن نزدیک است. قسم خوردن خدای متعال در این سوره‌ی مبارکه به زمان برای آن چیزی است که بعد از قسم در آیه‌ی کریمه وارد شده و آن جمله‌ی «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» است. اگر انسان به دستور حق تعالی عمل نکند، یک موجود هلاک شده و از بین رفته است، یعنی زمینه‌ی هلاکت و از بین رفتن در او وجود دارد. طبیعتی که خدای متعال در اختیار انسان قرار داده است و قوای طبیعی باطنی موجود در انسان در بدو تولد، به گونه‌ای است که اگر او را تربیت نکنند و فقط او را تغذیه کنند بدترین موجود فاسد و شر می‌شود. البته مصادیق استثنا هم وجود دارد که دلایل آن خارج از بحث است.

خدای متعال این موجود را صاحب اختیار خلق کرده است تا بعد از این‌که به تدریج اراده و احساس پیدا کرد، بتواند راه خود را انتخاب کند. خدای متعال نمی‌فرماید که برای گوسفند و سایر موجودات هم دو راه ترسیم کرده است که بتوانند هر کدام را اختیار کنند. حق تعالی تنها به فرزندان حضرت آدم علی‌نبینا و آله و علیه‌السلام و به اجنه اختیار داده است. البته خلقت اجنه مقدم بر خلقت آدم سلام‌الله‌علیه و فرزندان او است. این دو گروه بر حسب این اختیار، می‌توانند از قدرت خود استفاده کنند. از آن‌جا که خدی متعال آن‌ها را به تکالیفی مکلف کرده است قیامت هم از آن‌ها حساب می‌کشد؛ اگر به وظیفه عمل کرده باشند سعادت‌مند هستند و اگر به وظیفه عمل نکرده باشند، معاقب هستند و عذاب می‌شوند.

فرق بین این دو گروه که هر دو دارای اختیار هستند و هر دو تکلیف دارند، این است که سقف وجودی انسان بسیار بالاتر از سقف وجودی جن است. انسان اگر اطاعت کند و به وظیفه عمل کند، آن قدر بالا می‌رود که فرشتگان مقرب حق تعالی نمی‌توانند دنبال او بروند. مقام رسالت اسلام هم یکی از فرزندان حضرت آدم است، که آن قدر ارتقاء پیدا کرده که هم آیات قرآن و هم روایات در مورد مقام والای ایشان وارد شده است.

آن بزرگوار در مورد جبرئیل تعبیر به برادر می‌کرد. نقل شده است که در هنگام رحلت، عزرائیل سلام‌الله‌علیه منزل آن حضرت را دو-سه مرتبه دق‌الباب کرد. حضرت به دختر بزرگوارشان فرمودند: کسی که دق‌الباب می‌کند، حضرت عزرائیل است. این فرشته‌ی مقرب هیچ‌جا دق‌الباب نمی‌کند و اجازه نمی‌گیرد، ولی این‌جا در زده است، زیرا می‌خواهد از شما اجازه بگیرد. پس از این‌که جبرئیل سلام‌الله‌علیه خدمت آن حضرت شرف‌یاب شد، حضرت فرمودند که برادر، در این شرایط کجا بودی؟ یعنی در شرایطی که حضرت عزرائیل آمده است که مرا قبض روح کند، چرا من را تنها گذاشتی؟

## شناختن حق و عمل به وظیفه، راه رسیدن به هدف

اگر انسان راهی را که خدای متعال به وسیله‌ی انبیاء و رسل خود برای او ترسیم کرده است، بپیماید به بهترین نتیجه می‌رسد. اما اگر آن راه را نرود و از وظیفه تخلف کند، از همه‌ی ممکنات پست‌تر می‌شود. «وَلَيْكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ». به عبارت دیگر این امکان وجود دارد که انسان آن قدر ترقی و تکامل پیدا کند که دیگر در موجودات،

حتی در فرشته‌ها نظیر نداشته باشد و از سوی دیگر اگر نعوذبالله کسی غافل از قیامت و یاد خدای متعال شود و به دنبال قوای طبیعی خود از غضب و شهوت برود، این قدر خود را پایین می‌آورد که حیوانات بهتر از او هستند. در سوره‌ی مبارکه‌ی عصر خدای متعال می‌فرماید این انسانی که در بین ممکنات توجه همه را جلب می‌کند، این انسان «أَلْفِي خُسْرٍ»، یعنی خود را نابود می‌کند. «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا»، مگر آن گروه از انسان‌ها که به راهی وارد می‌شوند که خدای متعال به آن‌ها نشان داده است.

انسان هم عقل و فکر و هم طبیعت و غریزه دارد. اگر عقل و فکر را به کار بیندازد و به حق تعالی و توحید راه‌نمایی شود، وارد مسیر حق و صراط مستقیم شده است و ترقی می‌کند. انسان دو نوع وظیفه دارد. اول وظیفه‌ی فکری دارد، که با ادراکات خود حق را بفهمد و پیدا کند. دوم وظیفه‌ی عملی و فعلی و فیزیکی دارد که با دست و پا و سایر اعضا و جوارح خود به وظایف خود عمل کند. سفارش به حق پس از این است که انسان حق را پیدا کرد. همه‌ی انسان‌ها خود را حق می‌دانند، اما حق را باید از کانالی پیدا کرد و شناخت که تطهیر شده باشد. معصوم یعنی کسی که خطا در وجودش راه ندارد. خطای در فکر و خیال، یا خطای در فعل و عمل ندارد. این افراد انبیاء و اولیاء سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین هستند. اگر انسان به دنبال این گروه از بزرگان حرکت کند، باید آسوده خاطر باشد که حق را پیدا کرده است. اما به این حد نباید قناعت کرد و لازم است که دیگران را هم به حق توصیه کرد. توصیه و سفارش دیگران به حق از واجبات است.

### ضرورت صبر در برابر ناملايمات

گاهی عمل کردن به حق با طبیعت انسان ناسازگار است. اگر ناراحتی در وجود انسان از ناحیه‌ی عمل به حق وارد شد، باید در برابر آن ناراحتی صبور باشد و صبر کند. مثلاً روزه گرفتن در هوای گرم یا وضو گرفتن با آب سرد در زمستان، ناگواری‌هایی است که انسان باید در برابر آن صبر کند و دیگران را هم به صبر توصیه کند، تا انجام وظیفه شود. سال‌ها قبل در مسیر مشهد، نزدیک طلوع آفتاب از راننده اتوبوس درخواست کردم که برای نماز صبح در کنار جاده توقف کند تا بتوان از چاله آبی که وجود داشت و سطح آن از سرما یخ زده بود آب برداشت و وضو گرفت. راننده توقف کرد، اما هیچیک از سایر مسافران که خود را در پتو پیچیده بودند، به علت سرمای هوا حاضر نشدند از اتوبوس پیاده شوند.

بنابراین انسان بایستی حق را بشناسد و بعد هم به تکلیف خود عمل کند. سپس دیگران را هم به حق سفارش و توصیه کند که آن‌ها هم حق را بدانند. از یک جهت دین‌داری خیلی مشکل نیست. این سهولت در صورتی است که انسان عقل خود را محفوظ نگاه دارد و به عقل خود عمل کند. از یک جهت هم برای کسی که اراده‌اش پیرو عقل او نیست دین‌داری مشکل است، زیرا فرماندهی وجود او غرایز طبیعی است.

در سفر کربلا سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه روی اسب چرتی زدند. بعد حضرت سر خود را از جلوی زین بلند کردند و کلمه‌ی استرجاع بر زبان جاری کردند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». آقازاده‌ی ایشان که نزدیک حضرت در حرکت بود شنید و عرض کرد: گفتن کلمه‌ی استرجاع همیشه خوب است، اما در این شرایط علت به زبان آوردن آن چه بود؟ پدر بزرگوار فرمودند: شنیدم کسی می‌گوید که این قوم می‌روند، منایا و مرگ هم به استقبال ایشان می‌آید. آقازاده عرض کرد: "أَوْ لَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟" مگر ما بر حق نیستیم؟ یعنی آیا سفری که ما شروع کرده‌ایم و در بین آن هستیم،

طبق رضای خدا و تکلیف شرعی نیست؟ حضرت فرمودند: به آن خدایی که ما را خلق کرده است، ما بر حق هستیم و حق هم با ما است. کسی که نسبت به کار خود در این مرتبه از یقین است، دیگر ترس و غصه ندارد. حضرت برای افرادی که ایشان را همراهی می‌کردند، چندین کلاس درس در راه باز کرده بود و توحید آن‌ها را بالا آورده و رشدشان داده بود. انسان مؤمن این‌گونه است. مؤمن واقعی در این دنیا کلاس‌هایی می‌بیند. مثلاً تاجری است که ورشکست و بی‌پول می‌شود. تدریجاً عزیزانش از دست او گرفته می‌شوند. بیمار می‌شود و سلامتی خود را از دست می‌دهد. بعضی از اعضای بدن او مثل چشم از کار می‌افتد. این‌ها همه امتحان است. همین‌قدر که مؤمن بفهمد که این برنامه از سوی حق تعالی برای او پیاده شده است، دیگر غصه ندارد.

آقای حبیبی کاسب متدین و خوبی بود. او ورشکست شد و در خانه‌ای اجاره‌ای سکونت کرد. پس از این ماجرا چهره‌ی این مرد عادی، سنگین، متین و موقر بود، مثل این‌که همان آقای حبیبی است که بسیار پولدار بود. عقل او هم به‌جا بود و با دیگران برخوردی عادی و با متانت داشت. در حالی که نوعاً مردم با بروز مشکلات بسیار کوچک‌تر از این چهره‌ی عادی خود را از دست می‌دهند و بی‌صبری و بی‌تابی می‌کنند. پس از چند سال به مشهد رفت و در مسجد گوهرشاد نائب‌التولیه‌ی مسجد شد. او از جهت عبادت و از جهت مخفی کردن عبادت، که اخلاص باشد، عجیب بود. او این وضع را از خدای متعال می‌دید و فکر دیگری نمی‌کرد. هنگامی که وضعیتی خواسته حق تعالی است و از طرفی خواسته‌ی خدای متعال، جز خوبی چیزی دیگری نیست، پس من باید راحت باشم و وظیفه‌ی خود را انجام دهم.

در دوره‌ی انقلاب و جنگ، کثیری از انسان‌ها به خاطر ایمانی که به جهان غیب داشتند، به همه‌ی مشکلات تن دادند. افرادی را می‌بینیم که اصلاً مثل این‌که هیچ حادثه‌ی ناگواری در منزل آن‌ها رخ نداده است. زیرا باور دارند که این حادثه حادثه‌ای بوده که مورد رضای حق تعالی بوده است. پس دیگر مشکلی نیست.

اگر فکر انسان کار کند و بخواهد که بفهمد، وسیله‌ی شناخت حق تعالی در جامعه‌ی ما زیاد است. مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد به مرحوم حاج آقا رضوان‌الله‌علیهما می‌فرمود: آقای میرزا، ما چشم‌های خود را روی هم گذاشته‌ایم، بعد می‌گوییم خدایا تو کجا هستی که ما تو را نمی‌بینیم، خودت را به ما نشان بده!

بعد حیوانی انسان سیری ناپذیر است و آن قدر می‌دود تا تلف شود. اگر چوپان گوسفندان خود را کنترل نکند و آن‌ها را در یونجه‌زار رها کند، آن قدر می‌خورند تا تلف شوند. انسان هلوع خلق شده است، یعنی نسبت به مادیات سیری ناپذیر است و هیچگاه نمی‌گوید خدایا تو را شکر می‌کنم و این مقدار برای من بس است. اگر انسان شعور الهی را از خود کنار بزند، عمر سعد می‌شود. ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه عصر تاسوعا فرمود که عمر، تو من را بیش از دیگران می‌شناسی. خیلی از این‌ها من را نمی‌شناسند، پدر و جد من را ندیده‌اند. حضرت فرمود: من که پسر پیغمبرم، به تو می‌گویم تو گندم ری را نمی‌خوری و می‌میری، یعنی روزی تو نمی‌شود. اگر او انسانی بود که شعور او مطابق بیست‌سی سال قبل او بود و هم مقام رسالت و هم امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه را می‌شناخت، جلسه‌ی عصر نهم عاشورا در کربلا برای او ضرورتی نداشت. اما محبت دنیا و محبت ریاست که بسیار بدتر از محبت به مال است، آن قدر به او فشار آورد که خود را نابود کرد.